روایتی پیشامدرن

نگاهی بر " وقتی نیچه گریست"/ نوشتۀ اروین .د. یالوم/ ترجمۀ سپیده حبیب

 نرگس مقدسیان:

"وقتی نیچه گریست" اثر اروین.د. یالوم روانشناس معروف امریکایی است ،کتابی پرتیراژ که در ایران به چاپ سی پنجم رسیده است. نویسنده ،در مقدمه‌ی کتابش ، خواندن آن را برای مخاطبان عام روانشناسی و هم متخصصان بسیارمفید می داند، "کتابی که به درستی رویکرد روانشناسی اگزیستانسیال را درخصوص آسیب شناسی روانی نشان می‌دهد." یالوم در هر فصل از این کتاب، مثال‌های بالینی بی‌شماری را از تجربیات رویارویی افراد با اضطراب تنهایی، مرگ، آزادی و معنای زندگی شرح می‌دهند. انطورکه نویسنده می گوید یکی از مقاصدش از نوشتن این کتاب تاکید بر رابطه ببینش‌های روانشناختی نیچه با روان درمانی معاصر است .

رمان با سبک رئالیسم کلاسیک وبا ویژیگها و مشخصه‌های مکتب کلاسیسیم ،عقل گرایانه ، آموزشی واخلاقی به مسائل روانشناختی و روانکاوی و وسواس روحی می پردازد."مکتب کلاسیسیم پیشتاز ظهور گوته ورمانتسیستهای دیگر ،مکتب ادبی ِغالب در اروپا بود. کلاسیکها اصول وقواعد خشک ومشخص داشتند و همۀ نویسندگان این مکتب دراثر خود به این قواعد پای بند بودند ،ازجمله این که این اثار حتما اموزنده و خوشایند می بود ، مخالفت با مذهب و حکومت در انها جایی نداشت و اصل " پیروی از عقل"از اصول مهم شان به شمار می امد ،چنانکه می توان گفت "کلاسیسیم نه تنها مکتب عقلی بلکه کیش حاکمیت عقل است"

 "وقتی نیچه گریست" با زبان و ساختاری ساده ، درصدد تعلیم و اموزش مسائل ومضامین عمیق فلسفی ، روانشناختی و اخلاقی... است (که بی شباهت به کلاس های اموزشی دانشجویان نیست) .وسواس فکری ونحوه ی رویارویی با ان یکی از عناصر اصلی وبرجستۀ کتاب است . هستۀ اصلی رمان جلسات روان‌درمانی و مشاوره بین دو شخصیت معروف یعنی یوزف بروئر پزشک و روانکاو اتریشی و فریدریش نیچه فیلسوف آلمانی است. رویداد‌های رمان در اواخر درسال 1882 در وین واتریش اتفاق می افتد . دیالوگهای مستقیم وغیر مستقم بین دکتربروئر و فریدریش نیچه و دکتربروئرو زیگموند فروید درخلال طول رمان درجریان است( که با توجه به دیگرآثار نویسنده وشناختی که خواننده درضمیمۀ کتاب ازذهنیت نویسنده دریافت میکند، می توان به صراحت گفت که « اروین .د.یالوم» پشت سر شخصیت بروئر پنهان است.) می تواند برای خواننده ای که از خواندن اثار ادبی، در پی مفاهیم و تعالیم آموزشی جنبۀ فلسفی و روانشناختی ،روانکاوی، ، اخلاقی... است؛.بسیار جذاب باشد.

انچه که در "وقتی نیچه گریست" اساسی ست نه جنبۀ ارزش های ادبی بلکه انتقال معنا و مفاهیم خاص ( نظریه های فلسفی و روانشناسی و اخلاقی...) است که نویسنده قصد بیان آنها را دارد. به نظر می رسد ، یالوم آثارش را به نیت خلق یک اثر شاخص ادبی ننوشته است. می توان گفت به استثنای یاداشت های پراکنده ای که از ذهنیت نیچه یا بروئر درخلال رمان پرداخته میشود که نگاه متفاوت نیچه و دکتر بروئر را درمواجهه با وقایع بازتاب می دهد وعنصر غافل گیری ماجرا در پایان کتاب(هیپنوتیزفروید) که جنبه ای ادبی ویژه ای به کتاب می دهد، رمان به شیوه ای نمایشِ مستند و براساس انعکاس واقعیات عینی روایت شده است.

لوسالومه که چندی است به رابطه عاشقانه خود با نیچه پایان داده، از  یوزف بروئر (پزشک معروف وینی که طبیب بسیاری از افراد نامدار این شهر محسوب می شود)، می خواهد که به بهانه درمان میگرن شدید نیچه، در واقع احساس ناامیدی نیچه در زندگی (که از نامه‌هایش به لوسالومه پیداست قصد خودکشی دارد)، معالجه کند. در این رهگذرنویسنده، علاوه بر معرفی بخشی اززندگی وباورهای نیچه ، به ژوزف بروئر و زندگی حرفه ای و شخصی اش نیز می پردازد. زیگموند فروید جوان نیز از جمله شخصیت های واقعی و معروفی است که دربخشهایی از کتاب حضور می یابد تا بخشی از دانش روانکاوی را به نمایش بگذارد.

در خلال این گفت‌وگوها،که قسمت اعظم کتاب را دربرمی گیرد ، اندیشه‌های نیچه به زبانی ساده از دریچه ی ذهن یالوم روایت وبیان می‌شوند. بروئرراز‌های زندگی خود را برای نیچه بازگو می‌کند و پیشنهاد می‌دهد در مقابل درمان میگرن نیچه، او بیماری روانی بروئر، ترس از ناامیدی و مشکل عشقی‌اش را درمان کند. بروئر همسری زیبا به نام ماتیلدا دارد و با وجود علاقه به همسر و زندگی مشترکش عاشق برتا یکی از بیماران خود شده است. جای بیمار و درمانگر عوض می‌شود؛ هر یک از آن‌ها می‌کوشد تا دیگری را درمان کند. وبالاخره نیچه افکار و رازهای شخصی‌اش را در برابر بروئر اعتراف می‌کند. او در دام عشق سالومه دختری ، مغرور و سرکش اسیر است و برتا را با سالومه مقایسه می‌کند.
و در انتها نیچه می‌فهمد که تصور اشتباهی در مورد سالومه داشته است؛ واقعیتی که نیچه همواره از خودش پنهان داشته، آنچنان به او هجوم می‌آورد که زار زار گریه می‌کند. و در اخرکتاب ،بعد اینکه برویر به کانون گرم خانواده می رود ، نیچه با کالسکه ای به ایستگاه قطار می رود تا از انجا به سوی جنوب ایتالیا افتاب گرم و هوای ساکن بشتابد به دیدار پیامبری ایرانی تباربه نام زردشت ...!!

می توان گفت، زنان " وقتی نیچه گریست " به طورکلی ،آن دوگانگی اثیری و لکاتگی ادبیات کلاسیک را دارند :پارسا ، معصوم و فداکار برای خانواده واثیری مثل ماتیلدا ،همسر دکتر بروئر که همواره مشغول رتق وتق امور خانه و رسیدگی به پنج فرزند اوست ویا دخترانی مانند سالومه وبرتا لکاته ،که همیشه درصدد دلربایی از مردانند....

 همانطوریکه قبلا اشاره شد، با کمی تامل اموزه های نویسنده درضمیمه کتاب در می یابیم که نویسنده اروین.د. یالوم در پشت شخصیت بروئر پنهان است ودرسیر وقایع داستان ،اندیشه‌های نیچه را ،مسیری که ذهینیت و باورهایش صلاح می داند ،زیر پوستی هدایت میکند .درروند طولانی مباحث که به طور عمده دیالوگهای نیچه و بروئر هست، خواننده تا حدی با اندیشه های نیچه (ازدریچۀ چشمِ یالوم) اشنا میشود .اندیشه هایی که المان های مدرن و حتی پسامدرن مانند نقد کلان روایات را تلویحا با خود به همراه دارند .درانتها اما بروئر(یالوم) انطور که باورهای او یا چارچوب اندیشه هایش ایجاب می کند ،نیچه را سمت وسوی قطعیت های تام وکلان روایاتی که باورهای نیچه با ان فرسنگ ها فاصله دارد ،سوق وهدایت می کند ودرنهایت نیزیالوم ، نیچه و اثر "چنین گفت زردشت " اورا به نحوی ، درتایید اموزه های زردشت وانمود می کند ،گویا که نیچه با افریدن "چنین گفت زردشت " نظری مثبت به ایین زردشت و اموزه های او داشته است ! درحالیکه براساس انچه که بسیاری از فلاسفه ازجمله هایدگرمی گویند نیچه در"چنین گفت زردشت" کلان روایت زردشت را دردنیای مدرن بازافرینی و زنده کرد تا تفکیک خیر وشرو قطعیتی را که زردشت بنا نهاده بود را از اساس به نقد بکشد...

 در رد یا تایید تفکرات نیچه، بسیارگفته شده و تاویل و تفسیرهای متفاوت وحتی متضادی از اثارش شده و میشود . برخی از اثارنیچه مانند " اراده معطوف به قدرت " فراوان مورد سواستفاده نازیسم وفاشیسم هیتلری قرارگرفت . درمورد برخی جملات نیچه ، چون : "به سراغ زنان اگر می روی تازیانه را فراموش نکن " که ذهینیت تبعض جنسیتی وزن ستیزانه هویداست ،نیز تاویل وتفسیرهای متفاوتی میشود . برخی چون اروین .د. یالوم جنبه های زن ستیزانه تفکرات نیچه را در اثارش اشکارا روایت میکنند.( نیچه :"اشتیاقی به درک ارزوهای زنان ندارم ارزوی من دوری ازانهاست زنان می پوسانند و تباه میکنند انها به کارمن نمی ایند . مرد گاه به زن نیازمند است همانگونه که او به خوراکی نیاز می افتد." ) برخی نیز جملۀ " به سراغ زنان اگر می روی تازیانه را فراموش نکن " نیچه را حتی یکی از عاشقانه ترین نوشته های او می دانند " به مثابه سرودی برعشق نافرجام یک زن " که از «پل ره »رغیب عشقی نیچه گرفته شده و معنی عبارت تازیانه را«سالومه» می دانند که در واقع به نیچه خطاب میشود که به سراغ زنان دیگر اگر می روی سالومه را فراموش نکن و به این ترتیب در صدند ،تا هر طوری شده نیچه را تطهیر و چهره ای کاملا قرن بیست ویکمی از او ارائه دهند.

مارتين هيدگر، نيچه را آخرين فيلسوف بزرگ از حلقه سنت فلسفی غرب ميدانـد. بـر اساس این ديدگاه ، مابعدالطبيعه با افلاطون آغاز شد، در عصر جديد با دكارت تـداوم يافـت، در هگـل بـه كمال رسيد و با نيچه ختم گرديد." با نيچـه اسـت 1 كه مابعدالطبيعه به پايان خودش ميرسد و آنچه در قوه و باطن مابعدالطبيعه بود بالفعل ميشود. شايد بتوان از مجموع ديدگاههاي سلبي و اثباتي نيچه دربارة فلسفه و فيلسوفان چنين نتيجه گرفت كه او با نقد ريشهاي متافيزيك و افشاي ماهيت نيستانگارانة آن، در انتهـاي مسـير تفكـر مـدرن و فلسـفة متجدد قرار گرفت .سبک ونثر نيچه به مبارزه طلبيدن خواننـدگان و بيـرون رانـدن آنهـا بـا ضربهاي ناگهاني از الگوهاي فرسودة انديشه بوده است.» (نيوهاوس، 1376 ،صص69-68 )

انديشة نيچه به شكلي كه امروز در دسـترس اسـت عبارت است از: چند جستار، تودهاي از نوشته‌هاي گسسته و پاره، نامه‌ها و شعرها، و اينها همه بخشي بـه صورت صيقل‌خورده و پرداختة ادبي و بخشي در مقام ميراث بزرگ و گرانمايهاي است كه درطول دو دهه فراهم آمده است. اما انديشة او نه درقالب كلمات قصار ميگنجد و نه نظامند است و همين شيوة تكـه- تكه و گزينگويي سبك نيچه، مانعي بر سر راه ساختن سيستم و نظـامي از انديشـة او بـه‌شـمار مـيرود. شايد اين خود، يكي از عواملي بود كه باعث شد تا بعضي اين شيوه را نپسندند و بر نيچه ايراد بگيرند كـه او اصلاَ فلسفه نمينويسد و بياناتاش بيشتر حاوي نكات برجستة روانشناختي است (ياسـپرس، 1383، صص40-39 . )گويي نيچه خود ميگويد كه مردم مرا اشتباه ميفهمند و از آنها ميخواهد كه از فهم غلط او خودداري ورزند. نيچه لحن كلام و سياق گفتار و نوشتار خود را هر لحظه دگرگون مـيسـازد و پنهـان نميكند كه دوست ندارد از سوي همگان فهميده شود؛ هرچند بيميل هـم نيسـت كـه نوشـته‌هـايش را همگان بخوانند و تأثيري ملموس بر مناسبات انساني به جـاي گـذارد (ارادة معطـوف بـه قـدرت، §980، فراسوي نيك وبد، §229 )

برخي مفسران نيچه را متهم به تناقض در افكار می كنند، چرا كه او از يك طرف مباني فلسـفة سـنتي را انكارميكند و از طرف ديگر نميتواند در طرز تفكر و شـيوة انديشـيدن خـود ايـن مبـاني را كنـار گـذارد .(Schacht, 2001, p.153)

بسياري از مفسران و شارحان آراي نيچه، كل حيات فكري او را به سه دورة متمايز از هم تقسيم كردهاند (كاپلستون، 1371 ،صص36-35و95-94؛ پاسپرس، 1383 ،صص99- 96 :(1 .دوران اوليه، 2 .دوران ميانه، 3 .دوران متأخر يا نهايي. مرحلة نخست كه دوران احترام و تقـديس مبتني بر ايمان به فرهنگ و نبوغ نيز ناميده ميشود و از ابتداي حيات فكري نيچه تا سـال 1876 ادامـه مييابد، مشتمل بر آثار نخستين او مانند: زايش تراژدي و تأملات نابهنگام ميشـود و طـرز تفكـر مؤلـف متأثر از شوپنهاور و واگنر است. مرحلة دوم كه تـا سـال 1881 م. تـداوم مـييابـد، دورة ايمـان تحصـلي (پوزيتويستي) به علم توأم با انتقادات موشكافانه است كـه شـامل آثـاري ماننـد: انسـاني بسـي انسـاني، سپيده‌دمان و حكمت شادان ميشود و به‌ويژه منعكس كنندة سنت گـزينگويـة فرانسـوي اسـت. مرحلـة نهايي، دوران فلسفة نو يا نبوغ فلسفي نيچه است كه با نگارش چنين گفت زرتشت آغاز و با آثاري ماننـد فراسوي نيك و بد، تبارشناسي اخلاق، شامگاه بتان و دجال ادامه مييابد و تا پايان سال 1881 بـا كتـاب 14 علي كرباسيزاده نيچه عليه واگنر به طول ميانجامد. در اينجا ميتوان با فرق نهـادن ميـان دوران اوليـه و مرحلـة نهـايي تفكر نيچه، تناقضات ذكرشده را مربوط به دوران نخست انديشة نيچه دانسـت. امـا ايـن راه حـل نهـايي نيست، زيرا بعضي از اين تناقضات و ابهامات آشكارا در اين آثار به چشم ميخورند. برخي مفسران نيچـه، يكي از راههاي پاسخ به اين نوع پرسشهـا و ابهامـات و لـذا تبيـين ديـدگاه نيچـه دربـارة «فلسـفه» و «فيلسوف» را توجه به موضوعات و مسائلي ميدانند كه نيچه آنها را متعلق و موضوع فلسـفة مـورد نظـر .(Schacht, 2001, p.11) میدانست.

به اعتقاد نيچه، خلق ارزشها نـه تنهـا بخـش مهمـي از وظيفة فلسفه است، بلكه تفكر فلسفيِ راستين در اساس و مفاد خود خلاق است. وظيفة فيلسوف راستين، صرفاَ بازتابانيدن تفاسير مربوط به واقعيت نيست بلكه افزون بر آن، ساختن تفاسير نو از اشيا و امور است. از نظر نيچه، فيلسوف يعني «نابهنگـام عمـل كردن يعني به خلاف زمان، بدين سان بر زمـان و بـه نفـع (اميـدوارم) زمـاني در آينـده» (دلـوز، 1378، صص30و40 .

روزگاري كه به نظر ميرسيد فلسفه به پايان راه خود رسيده، نيچه توانسـت فلسـفه را بـه شـيوهاي از زيستن و نه حكمتي كه ناگزير به نظامهاي جزم‌باور و روح كين‌خواهي ميانجامد، بدل كند. «فلسفه بدان سان كه با آن زيسته‌ام، بدان سان كه تاكنون آن را دريافته‌ام، زندگي خودخواسته در ميان يخها وكوههاي رفيع است ـ جستجوي هر آنچه در زندگي غريب و معمايي است (آنك انسان، پيشگفتار، § 30

بحث و سخن نيچه دربارة «مشكلات» كاملاً موقتي و باز است؛ پايـان و نتيجـة آنچـه او دربـارة مشكلات خاص، در هر يك از اين آثار، بايستي بگويد هرگز كامل و نهايي نيست؛ زيرا در همان حالي كه پژوهشهاي بعدي صورت ميگيرد، مجال مشاهده و بررسي مجدد همواره وجـود دارد و در عـين حـال، رهيافتهايي كه شايد دوباره بر آنها پرتوافكني كند را نيز دربر گيرد. البته نيچه نميخواهد بگويد كه هيچ فهم حقيقي و درك صحيحي از راه چنين پژوهشي به دست نميآيد و لذا تمامي تلاشهاي تفسـيري و ارزشيابي، عبث و بيهوده‌اند بلكه خود بارها بر تمايز ميان موجه بودن و صحت عقايد و آراي گونـاگون بـا «ارزش زندگي» آنها (يعني تمايز ميان «ارزش حقيقت» با «ارزش زندگي») تأكيد كـرده اسـت. هرچنـد شيوة مذكور با روش متداول فلسفة سنتي سازگاري ندارد و نيچه را نميتوان متفكر و نويسندة نظاممندي به شمار آورد، اما با توجه به طرح مكرر «مشكلات»، «پرسشها» و «وظايف» در آثار او و توجه ويژه‌اش بدانها، مـي تـوان او را متفكـري «مسـئله‌انـديش» (thinker-problem (ناميـد ( ,2001, Schacht .(pp.154-155

نيچه همچنين توجه‌اش را دائماَ از پديداري به پديدار ديگر، از برخي انواع انساني بـه انـواع ديگـر، و از بعضي اوصاف كلي حيات انساني به بعضي ديگر تغيير ميدهد. در ابتدا شايد تصور شود اين شـيوهاي كـه نيچه در پيش گرفته است، باعث ميشود تا مطالعة آثار او و استنتاج از آنها كاري بسيار دشوار به نظر آيد. اما اساساَ نيچه ميخواهد تعادل ما را از ميان ببرد و سعي او بر اين است كه ما را از شكل دادن به تفكري كه ديرينه و نظاممند شود، باز دارد. فيلسوف نيچه يك رقصنده است و نه يك كارگر يا زحمتكش، او بايد مهارت حركت سريع از وضعي به وضع ديگر و لذا اجتناب از اينكه در يكي از آن حالات يا اوضاع متوقف و منجمد شود را داشته باشد. از اين رو، سير انديشة فلسفه در نگاه نيچه نه تنها بايد «پيشرونده ـ پـس- رونده»، كه بايد داراي «افقي معطوف به آينـده» (horizontal Prospectively (باشـد."

نیچه انطورکه عبدالحسین زرین‌کوب نیز در کتاب «تاریخ در ترازو» می گوید:" اقرار می‌داشت که افراط در تاریخ و تاریخ‌نگری، پر و بال عمل را که اغلب بر شور و هیجان عاری از عقل و احتیاط و بر فراموشی گذشته‌هاست، فرو می‌بندد. "

"او به مساله بازگشت ازلی کاملاً باورمند بود. در حقیقت، نیچه که بر آن باور بود انسان برتر همواره برخلاف جهت تاریخ شنا خواهند کرد، تاریخ را نوعی حرکت مدور و دوری برمی‌شمرد که خواه ناخواه شرایط همیشه‌گی خود را بر انسان تحمیل می‌کند، با وجود این، انسان می‌تواند با تلاش افزون، تسلیم آن نشود و از طریق اراده‌یی توانمند بر شرایط فوق غلبه یابد.مفهوم ابرانسان یا انسان برترکه نیچه درباره آن بسیار سخن گفته است به همین معنی است. به عبارت دیگر، به باور نیچه ابرانسان کسی است که بتواند با اراده قوی خویش، بر تاریخ غلبه یابد یا دست‌کم تلاشی افزون کند تا بر آن فایق آید. ظاهراً این نظریه بود که مورد توجه هیتلر واقع شد و خود را در قامتِ آن ابرانسان و قهرمان برتر و مورد ستایشِ نیچه دید که یارای آن دارد تا مسیر تاریخ را دگرگون کند..

مراد نیچه ازبازگشت ازلی، هیچ‌گاه توجه تام به گذشته نبود. چرا که به عقیده او، آگاهی از گذشته‌یی که مانع از عمل طبیعی و اراده خودجوش می‌شد، ارزشی نداشت. او اذعان می‌کرد زنده‌گی تنها در زمان حال است که واقعیت دارد و فقط از این رهگذر است که می‌توان شدت توان و قدرت آن را آزمود و تجربه کرد."

وشاید بتوان گفت رجعت جاودانه ،تکرارنافرجام و"بازگشت ابدی " نیچه براساس "افسانه سیزیف"البرکامو ریخته شده است . سیزیف بعد از مدتی دریافت که زندگی تکراراست اما چاره ای جز این نیست ورجعت جاودانه یا بازگشت ابدی ریشه ی این تلقی است .نیچه می خواست انسان برتر یا ابرانسان ("انسانی زیادی انسانی" با ترجمۀ سپیده حبیب)بسازد که ارزش هایی را که تاکنون براو حکم می راند ازبین ببرد و ارمانها و اهداف زندگی را خودش بسازد (معنی خدا مرده است) هایدگر میگوید:" نیچه اعتقاد داشت ،تمام اهداف ،تمایلات وارمانهایی که فراتر از بشرند و می خواهند به بشرمعنا بدهند ،باید از بین بروند یا از بین رفته اند وبشرخود باید زندگی اش را بسازد..." یا انطورکه نویسنده در ضمیمه کتاب می گوید: " نیچه ی سرشار از تناقض حرمت ویرانی را دران می داند که ویرانی ،مرحله ای در روند افرینش است و بارها به ما گفته بی خاکسترشدن ،کی نومی توانی شد؟ نیچه افریننده و جوینده از نیچه ویرانگر از مرگ خدا به عنوان فرصتی برای افرینش مجموعه جدیدی از ارزش ها سود جست ."

نیچه باورداشت راه تبدیل شدن به ابر انسان نه از غلبه بر دیگران و مقهورساختن انان ،که از چیریگی برخویش می گذرد...ابرانسان نیچه به سرنوشت عشق می رود ورنجش را پذیراست و انرا به هنر وزیبایی بدل میکند هرگاه فردی چنین کند به ابرانسان بدل خواهد شد. "نیچه مارا کوشش درجهت چیرگی بردرون به فرایند خود شکوفایی به سوی تحقق توانایی قوی بالقوه مان فرا می خواند نه به کوشش در جهت سلطه ی دیگری ،انطور که فاشیسم هیتلری از ان سو استفاده کرد.."

هایدگرمی گوید:"اراده معطوف به قدرت" نیچه از مهمترین گزاره در طول تاریخ اندیشه های او به شمار میرود" او می گوید:"فهم نیچه از فهم این دو مورد حاصل میشود : 1-جهان را با اراده ی معطوف به قدرت بشناسیم 2- رجعت جاودانه یا بازگشت ابدی و تکرارنافرجام را لحظه به لحظه به خاطر داشته باشیم "

 وانطور که میشل فوکو می گوید" قدرت مفهومی است که از طریق فرایند نرمالیته، احاد جامعه رادر سمت وسوی منافع خود کنترل می کند . قدرت در معنای جدید خود در تمامی روابط و لایه های زندگی اجتماعی و جود داردو خارج شدن از چنبره قدرت به نوعی گریز ناپذیر است."

که به عقیده نظریه پردازان جامعه شناسی در عصر ما شکل اعمال قدرت دیگر عریان نیست،سلطه امروز نه عریان و تنبیهی که پنهان ،در زیر پوست تمام ساحت های زندگی ما لانه کرده است . (که اشکال مبارزه در برابر قدرت نیز دربستر زمان دچار تحول شده ...)و قدرت در عرصه های اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی ،به اعتقاد پیر بوردیو نمود پیدا می کند وساختار قدرت ،(داروینیسم اجتماعی )وسلطۀ اقتصادی واجتماعی استثمار و مقاومت بوجود می اورد وهزینه برمی دارد .و ساختار وروابط قدرت را برپایه مقاومت ومبارزات صورت گرفته در برابر ان ،میشود مورد ارزیابی قرار داد . ایستادگی و مقاومت زنان در مناسبات قدرت مردسالارانه ، کارگران در برابر قدرت صاحبان ابزار تولید(کارفرمایان)،مردم دربرابر قدرت حاکمان....

 و انطورکه نیچه می گوید حتی " روابط جنسی تفاوتی با سایر روابط ندارد و نوعی جنگ قدرت محسوب میشود، احساس شهوت جنسی ،شهوت چیرگی کامل به ذهن و جسم دیگری ست (ازنیچه کتاب :دانش طربناک)

 و اما جملات نیچه درکتاب اززبان اروین.د. یالوم در "وقتی نیچه گریست":

"دستیابی به حقیقت از عدم اعتقاد و تردید اغاز میشود نه میلی کودکانه .- ما خود خدا را افریده ایم واکنون نیزهمگی دست به دست هم داده او را کشته ایم ."

"هر انسانی مالک مرگ خویش است ومی تواند به روش خویش عمل کند در هیچ شرایطی حق مردن را نمی توان از او سلب کرد."

"اخرین پاداش مرده این است که دیگر نمی میرد "(از کتاب : دانش طربناک نیچه)

"این روزها حقیقت مرگ بار نیست چراکه پادزهر های زیادی برایش تدارک دیده اند."

 "برای کشف حقیقت فرد بایستی در ابتدا خویشتن را به درستی بشناسد / موشکافی روان خویش/ بشو، هرآن که هستی / انچه مرا نکشد قوی ترم می سازد (بیماری من یک موهبت است )"

"پژوهش ودانش از بی اعتقادی اغاز میشود وبی اعتقادی خود به خودفشار می افریند تنها سرسخت تان ونیزومندان در برابرش تاب می اورند. پرسش واقعی یک متفکر این است " چه میزان حقیقت را تاب می اورم ؟"

"روابط جنسی تفاوتی با سایر روابط ندارد و نوعی جنگ قدرت محسوب میشود احساس شهوت جنسی ،شهوت چیرگی کامل به ذهن و جسم دیگری ست (ازنیچه کتاب :دانش طربناک)

"عاشق کسی نیست که عشق می ورزد بلکه هدفش تصاحب معشوق است ."

" به هوای پسر ایده های بیکران نویی که همه عمر زمزمه کرده ام"- طرح زندگانی خویش را خود مشخص کنید.- ایا فرد اگاهانه به تعیین اهداف زندگی می پردازد ؟ایا تصادفات تاریخی هستند؟

زمانی یک یهودی فرزانه به پیروانش اندرز داد که از والدین خویش بپرسند وبه کمال برسند این اندرز پسرامیدهای بیکران گام پرارزشی است این همان رقص موزون با نوای موزون است-اهداف ما چگونه انتخاب میشوند؟اهداف درفرهنگ ماهستند،درهوا شناورند، انها را استشاق میکنی درفرهنگ ،خانواده..."

"از دیگرانی که به تنهایی ام دسبرد می زنند ولی همراهی ومصاحبتی ارزانی ام نمیکنند بیزارم"

"ما بیشتر دلباخته اشتیاقیم تا دلباخته انچه اشتیاق مان را برانگیخته است. وسواس تو با برتا است ،(دختری دکتر بروئر عاشقش شده وسبب وسواس فکری اش هست) ولی درباره برتا نیست "

" ایا زندگی خودت را زیسته ای ؟ یا به آن زنده بوده ای؟ ایا انرا برگزیده ای؟ زندگی است ترا برگزیده است؟ ایا انرا دوست می داری ؟ یا از ان پشیمانی؟ این است معنی زندگی را به کمال دریافتن "

" به زمان بیندیش که همیشه بوده است و تا ابد نیز خواهد بود در این زمان نامتناهی ایا همه وقایعی که درمجموع جهان را می سازند ،نباید بی نهایت بار خود را تکرار کنند ؟ مانند یک تاس بازی عظیم ،بازی عظیم کائنات"

" باید خودت شوی، توآزادی ات را نشناخته ای .مهربانی، وظیفه، ایمان میله های زندان تو هستند. این پاکدامنی های حقیر تورا هلاک خواهند ساخت. نمی توان نیمه آزاد بود ،غریزات تشنه ی آزادی اند، سگان وحشی در سرداب وجودت برای رهایی پارس میکنند .برای ساختن فرزندان باید نخست خویشتن را بشناسی در غیر اینصورت فرزندان را برای نیازهای حیوانی و فرار از تنهایی یا پر کردن چالۀ وجودت آورده ای .وظیفۀ تو تنها ساختن خودی دیگر نیست بلکه چیزی برتر است ،همانند آفریدن یک آفریننده .ازدواج چیزی سترگ است، بله پیوند زناشویی مقدس است، ولی شکستن پیمان زناشویی بهتر از شکسته شدن بوسیلۀ ان است .زناشویی آرمانی ان است که برای بقای هیچ یک ان دو نفر ضروری نباشد."

" تنها راه حفظ زندگی زناشویی توانایی ترک ان است، برای ارتباط واقعی با یک فرد ابتدا باید با خود مربوط شد ،اگر نتوانیم تنهایی مان را دراغوش کشیم از دیگری به عنوان سپری در برابر انزوا سود خواهیم جست .تنها زمانی که فرد بتواند همچون شاهین بی نیاز از حضور دیگری زندگی کند، توانایی عشق ورزیدن خواهد یافت .تنها دراین صورت است که بزرگ شدن دیگری مهم میشود. پس اگر فردی نتواند از یک زناشویی دست بکشد، ان زناشویی حکم مجازات را خواهد داشت "

 " هیچ همه چیز است، برای نیرومند شدن ابتدا باید ریشه هایت را درهیچ فرو بری. رویارویی با تنهاترین تنهایی ها را بیاموزی .- تو تنها از خود می گریزی به خاطر داشته باش که هر لحظه تا ابد تکرار خواهدشد فکرکن : به از دست دادن ابدی ازادی ات فکر کن "-"هرکسی باید میزان حقیقتی را که تاب می اورد برگزیند"

"دانشمندان هنوز مانده است تا بیاموزند که حقیقت نیز خود وهمی بیش نیست ، وهمی که بی ان نمی توان زیست .پس من باید سالومه را به بهای وهم دیگری که هنوز ناشناخته است انکار کنم... "

ایا با وجود پاره ای از اندیشه های نیچه که در" وقتی نیچه گریست" اورده شده است ، نیچه می تواند به ایین زردشت که خود کلان روایت وقطعیتی ست تمام شده به تعبیر فرانسوا لیوتار گرایش داشته باشد؟! البته درعالم ادبیات همۀ چیز ،ممکن است ، تا زمانی که در تعارض باعناصر و مولفه های معنایی دیگر در خود اثر ادبی نباشد.( اثری واقع گرایانه و تعلیمی و اموزشی مانند رئالیسم کلاسیک...)

یالوم با وجود باورهای مدرن و اندیشه های نوین و ساختارشکنانۀ نیچه درکتاب که نمونه های انرا اوردم ، نه تنها نیچه را در طی روند داستان، علاقه مند ایین زردشت تلویحا نشان می دهد ،بلکه صراحتا ،در صحفه اخرکتاب و پاراگراف اخر ،بعد اینکه بروئر به کانون گرم خانواده می رود ، نیچه با کالسکه به ایستگاه قطار می رود تا از انجا به سوی جنوب ایتالیا افتاب گرم و هوای ساکن بشتابد به دیدار پیامبری ایرانی تباربه نام زردشت ...!!

و این همه درتضاد با گفته های نیچه ودر تعارض با باورهای مدرن و نوین وساختارشکنانۀ نیچه در خود رمان هست.چنانکه اشاره شد، به عقیده بسیاری ازفلاسفه ازجمله هایدگر"چنین گفت زردشت " نه تایید اموزه های جزم گرایانه زردشت ، بلکه این فیلسوف بزرگ نواندیش زردشت را در دردنیای مدرن زنده کرد تا تفکیک خیر وشر و قطعیتی که زردشت بنا نهاده بود را به نقد بکشد . اساسا اسمان باورها واندیشه های پسامدرنیستی نیچه با المان ها و مولفه هایی چون: تکثر،عدم قطعیت ،تناقض ،حرکت دورانی ،ابهام ،چند صدایی، روایت های خرد (مشروط ، محتمل و مقطعی و موقتی) اختلال و آشفتگی ، افول و سقوط فراروایت ها و نگاه ساختارشکنانه و هنجارگریزانه نیچه نسبت ساختار قدرت درخانواده وزندگی زناشویی و عشق نیز ،که نمونه های انرا دربالا اوردم ، با زمینِ باورهای جزم گرایانه بروئر(ودر واقع اروین .د. یالوم نویسندۀ "وقتی که نیچه گریست ")اقیانوسی ست ، که با روان درمانی برمبنای اگزیستانسیال نمی توان انرا پرکرد ....

نیچه می گوید " ما نمی توانیم امکان تن دادن جهان به نامتناهی تفسیر را از ان بگیریم و به استناد قول او که می توان جهان را برحسب هر چشم انداز جدیدی دوباره تفسیر کرد او می گوید"به تعدا چشمها نگاه و به تعداد نگاهها واقعیت وجود دارد"

 و نیچه می گوید"هیچ نظم و ساختاری در جهان وجود ندارد مگر نظم و ساختاری که ما به انها می بخشیم " اگر به عمق اعتقادات نفوذ کنیم درخواهیم یافت که تمام ارزش ها بی پایه و عقل ناتوان است . هراعتقاد به صحت و درستی هرچیز ضرورتا نادرست است .چون جهان حقیقی وجود ندارد والاترین ارزش ها خودشان را نابود میکنند و هدفی درکار نیست ..."

(چنانکه نتیجه گرفته اند که اصل عقل ،اصل تنافض و اصل واقعیت را نادیده گرفته است زیرا باید اصل تناقض از کار افتاده باشد که تفسیرهای متناقض مقبول باشد باید اصل واقعیت وتطبیق با ان از کار افتاده باشد که تفسیرهای که تفسیرهای بی اعتنا به ان ادامه پیداکند.)

وژان .پل سارتردر رساله اگزیستانسیالیسم خود میگوید"عصیان در فلسفه نیچه با " خدا مرده است "که واقعیتی مسلم انگاشته شده است اغاز میشود او دراین مطلق گونگی اندیشه اش در جهانی تهی از حقیقت واقعییت و بروز ان در اثر هنرمند را امری غیرقابل باور و غیر عملی خوانده و معتقد است " هنرمندان جهان را مطابق اندیشه ی خود از نو می سازند "

به اعتقاد او نهلیسم نیچه این بود " بها ندادن به دانش خود واین تلقی را نکردن که حق دردامن من افتاده است .. ما هیچ نمی توانیم به حق مطلق دست یابیم ... "

و نهلیسم پس از نیچه :

1- نهلیسم زیباشناسانه که با کتاب "ارتباط زیباشناسی وواقعیت" نوشته چرنوشوفسکی روسی است.

2-نهلیسم سیاسی که تبلور ان درکتاب " پدران وپسران "ایوان تورگینف است

3- نهلیسم اخلاقی و نهلیسم اگزیستانسیال دراثارنیچه ،کاموو سارتر هویداست .

درخاتمه ،همانگونه که اثارهنری و ادبیات (دراینجا "وقتی نیچه گریست")،نه قطعی و مطلق ،بلکه قابل تاویل وبرداشت های متفاوتی از ان می توان داشت ، باورهاواندیشه های نیچه نیز با همه شگرف اندیشی و نگرش نوین خود ،یک ایین مذهبی و مطلق نیست.نیچه فرزند زمان خود بود (گرچه بسیارجلوتر از زمانه اش می اندیشید.) . با پیشرفت تکنولوژی و تحولِ شرایط اقتصادی اجتماعی و فرهنگی در فاصله قرن نوزدهم تا بیست ویکم سیمای جهان دگرگون شده وپدیده ها شکل جدیدی به خود گرفته اند.بی تردید طرز تفکرو ذهنیت نیجه نسبت به زنان نیز،محصول فرهنگی زمانه ای که دران میزیسته ونیز نشات گرفته از تجربه ی زیستی اوست،(چنانکه سعدی و فردوسی و ...نیزبا وجود انبوهی از جنبه های مثبتِ پند اموزانه ماندگارآثارشان ،بسیاری ازاشعار و حکایت شان جنبۀ زن ستیزانه آشکاردارند .فردوسی می گوید:" زنان را ستایی سگان را ستای/ که یک سگ به از صد زن پارسای "یا مثلا سعدی به صراحت در گلستان می گوید: با زنان مشورت نکنید آنها ناقص العقل اند.«مشورت با زنان تباه است...»باب هشتم/حکایت 50)

. و خلاصه اینکه ،انطورکه زنده یاد داریوش شایگان می گوید ما وارث هویتی چهل تکه ایم ،و این گوناگونی هویتی و فرهنگی خواه ناخواه در شخصیت ، در آثار ودرهنر وادبیات ما نمود پیدا می کند ...

منابع :

استرن، ج. پ. (1373 .(نيچه، ترجمة عزت االله فولادوند، تهران: طرح نو
. داوري، رضا. (1359 .(فلسفه چيست، تهران: انجمن حكمت و فلسفه.
دلوز، ژيل. (1378 .(نيچه، ترجمة پرويز همايونپور، تهران: گفتار.
ديلتاي، ويلهلم. (1383 .(ذات فلسفه، ترجمة حسن رحماني، قم: دانشگاه مفيد
. ضيمران، محمد. (1379 .(ژاك دريدا و متافيزيك حضور، تهران: هرمس.
كاپلستون، فردريك. (1371 .(نيچه، فيلسوف فرهنگ، ترجمة بهبهاني و حلبي، تهران: بهبهاني.
كوندرا، ميلان. (1377 .(وصيت خيانتشده، ترجمة فروغ پورياوري، تهران: فرزان روز.
نيچه، فردريش. (1362 .(فراسوي نيك و بد، ترجمة داريوش آشوري، تهران: خوارزمي
--------- . (1374 .(آنك انسان، ترجمة رويا منجم، تهران: فكرروز.
 --------- . (1376 .(دجال، ترجمة عبدالعلي دستغيب، آبادان: پرسش
. --------- . (1376 .(شامگاه بتان، ترجمة عبدالعلي دستغيب، آبادان: پرسش.
 --------- . (1376 .(قضية واگنر، ترجمة رويا منجم، آبادان: پرسش.
--------- . (1377 .(ارادة معطوف به قدرت، ترجمة مجيد شريف، تهران: جامي.
--------- . (1377 .(تبارشناسي اخلاق، ترجمة داريوش آشوري، تهران: آگاه.
 --------- . (1379 .(چنين گفت زرتشت، ترجمة داريوش آشوري، تهران: آگاه.
 --------- . (1380 .(فلسفه، معرفت و حقيقت، ترجمة مراد فرهادپور، تهران: هرمس.
هابن، ويليام. (1376 .(چهار سوار سرنوشت، ترجمة عبدالعلي دستغيب، آبادان: پرسش
. ياسپرس، كارل. (1383 .(نيچه: درآمدي به فهم فلسفهورزي او، ترجمة سياوش جمـادي، تهـران: ققنوس.
نعمتی لیمانی، امیر/نگاه نیچه به مسئله تاریخ

سید حسینی،رضا/مکتب های ادبی

ژان . پل ، سارتر/رسالۀ اگزیستانسیالیسم